مثال‌هایی برای ظهور حقایق در پایه‌ها

آنچه که الآن به دنبالش هستیم، این است: چطور می‌توانیم با این بیت‌های بله و نه، در این بستر و در این پایه، معنا را ظهور بدهیم؟ ظهوری که درک نفسانی معنا صورت نمی‌گیرد و تا آخر، اتاق چنین است، اما در یک پایه و یک لایه‌ای از آن، معنایی که در منطق انتظار داریم ظهور می‌کند، این چطور است؟

من مثال‌های آن را عرض می‌کنم. در این مسیرها هر کجا اشکال داشتید، بفرمایید. الآن این ۰ و ۱، نمادی است که برای چیزی به کار می‌بریم. علم قرن اکید -که ما وضع و اوضاع می‌گوییم- و علم نشانه‌شناسی - که یکی از مهم‌ترین علوم است - در اینجا به کار ما می‌آید. اگر نظرتان باشد در جلسات قبل عرض کردم که اساس علم نشانه‌شناسی بر نشانه‌های قراردادی است. هر چیزی می‌تواند نشانه باشد - قبلاً صحبتش شده - و هر چیزی که می‌تواند نشانه شود، سه جور معنا می‌تواند داشته باشد. دو تا از آن‌ها را حتماً دارد: یکی: معنای ذاتی آن است که توصیفاتی نفسی است برای آن چیز و دوم: معانی منسوب با آن است؛ تناسبی بین این نماد با معانی دیگر بود؛ تناسب طبعی بود. این دو تا در دستگاه تکوینی الهی بود. سوم این بود که ما می‌توانستیم قرارداد کنیم که یک چیزی علامت و نمادی باشد برای چیز دیگر؛ نماد قراردادی؛ در این فضا، این، بسیار به کار ما می‌آید. اگر قضیه نمادگذاری نباشد، ممکن نیست آن معنایی که می‌خواهیم، در پایه به ظهور بیاوریم. الآن توضیح آن را با مثال‌هایش عرض می‌کنم.

به ظهور رسیدن یک معنا در پایه‌ها، بینهایت وجه داشت. مثالی که تکرار کردیم، اکسیژن و هیدروژن بود که خداوند متعال آن‌ها را طوری قرار داده که وقتی آن‌ها را ترکیب کردی آب پدید می‌آید. آب یک مرکب و مولکولی است که وقتی مجتمع شد، خواصش با خواص هیدروژن و اکسیژن تفاوت دارد؛ واقعاً تفاوت دارد. ولی وقتی به دل فیزیک بروید، شما یک امر ثالثی غیر از اکسیژن و هیدروژنی که ترکیب شده‌اند، ندارید. با ترکیب آن‌ها، پایه‌های فراهم می‌شود برای ظهور طبیعی آب در عالم فیزیک. و لذا اگر در خواب، یک اقیانوس یا یک استخر آب ببینید، لازم نکرده آن آبی که در خواب دیده‌اید، ترکیبی از اکسیژن و هیدروژن باشد، بلکه خداوند متعال در این عالم، پایه و کرسیای فراهم می‌کند تا آن طبیعت ظهور کند و در خواب شما و در عوالم دیگر، خداوند پایه‌های دیگری فراهم می‌کند. در اینجا این پایه هست و این پایه در اینجا به این صورت فراهم شده است. و لذا عرض کردم بشر با ان‌وتکنولوژی، فن‌ّپایه درست کردن را یاد می‌گیرد، پایه‌ها را ترکیب می‌کند، دستکاری می‌کند و انواع و اقسام چیزهایی که تا به حال خواص و آثارش را ندیده بودید، به‌عنوان ظهور یک طبیعت، پدید می‌آید.

خب تا اینجا مشکلی ندارید. مشکل از اینجا شروع می‌شود که معنا که برای عالم ورای ماده است و معنایی که ذاتش برای ورای ماده است، چطور می‌خواهد در بستری که در فیزیک فراهم کرده‌ایم، ظهور کند؟ بحث ما همین بود. عرض کردم هر چیزی می‌تواند نماد باشد. مگر نگفتیم هر چیزی که می‌تواند نماد شود، یک توصیف ذاتی دارد و می‌توانید برای آن یک حد و رسمی بگویید و مگر عرض نکردیم هر چیزی که می‌تواند علامت و نماد شود، یک معناهایی منسوب با آن هست؟ بنابراین در ضمن هر نمادی، معانیای ظهور کرده است؛ معناهایی که حتی مثل آب هم معنای طبیعی مقولی جوهری

در عالم مادہ نیست. خب چطور است؟ الآن از همین بیت خودمان جلو برویم کہ ای وونیزہ شدن و مغناطیسی شدن سلولهای رم بود، ای مدار بستہ ترانزیستور در پردازشگر بود ای پیت و لند در سی دی بود؛ ہر کدام از اینها باشد، یک حالتی بود کہ بہصورت بیت نمایششش میدادیم و میگفتیم ای صفر است ای یک است. در آن حالتی کہ در آنجا بود، میتوانستید یکی دیگر کنارش بگذارید. اگر کنار این بیت، بیت دیگری نگذارید، چند حالت و چند عدد را میتوانید نشان بدہید؟ تنہا و تنہا دو تا: ای این است، ای حالت عِدل آن است؛ ای پیت است ای لند است، ای مدار بستہ است ای باز است. اما یک بیت دیگر کنارش میگذارید و وقتی دو تا پیت شد، حال چہار حالت میتوانید نشان بدہید: ای دوتایی صفر است، ای دو تایی یک است، ای با ہم.

سؤال من این است: وقتی دو پیت را کنار ہم گذاشتید، بیت، متعدد شد یا نہ؟ وقتی دو تا بیت کنار ہم گذاشتید، این دو، متعدد ہستند یا نیستند؟ ہستند. بنابراین وقتی الآن دو تا پیت داریم، مصداقی از معنای تعدد در اینجا داریم. کما اینکہ اگر سہ تا شد، یک مصداقی از تعدد داریم. فقط دو تا کہ ہست، ہم مصداق تعدد است، و ہم مصداق دو بہعنوان یک عدد، کہ خود اعداد ہم نوعاً مجرد است. وقتی سہ تا شد، مصداقی از سہ و مصداقی از تعدد است. بنابراین در دل پیتہا و در دل عالم فیزیکی، درست است کہ - مثل آب - خود معنا بہ اینجا نیامدہ، اما معانی ریاضیاتی، معانی فرای مقولات جوہری فیزیکی، میتواند در اینجا ظہور کند. یا شبہ آن؛ مثلاً خط مستقیم و خط منحنی: وقتی شما خط مستقیم میکشید -بہصورت الف یا افقی- در اینجا مصداقی از معنای استقامت ہست یا نیست؟ پس معنای مستقیم در اینجا ظہور کردہ. یعنی معنا در ضمن فرد در عالم فیزیکی ظہور میکند.

شاگرد: برای ناظر.

استاد: ظہور، ہمین است و اصلاً پایہ ہمین بود. و الا در اکسیژن و ہیدروژن ہم، آب برای ما ظہور میکند. و الا خود یک مولکولش کہ آب نیست. یک مولکولش پایہای فراہم میکند کہ وقتی مجتمع شد، این آبی میشود کہ شما با آن وضو میگیرید و مینوشید و ...

شاگرد2: منظورشان این بود کہ اگر ما ہم نباشیم، آن بالاخرہ حالت خیسی را دارد؛ اگر ما ہم نباشیم تکثر دارد.

استاد: ہست، چون ما تکثر را درک میکنیم، نہ اینکہ آن را فرض کنیم. یعنی ما واقعاً درک میکنیم کہ این دو کنار ہم ہستند و متعدد ہستند یا اینکہ فرض میگیریم؟ بہ عبارت کلاسیکش زدن مشہور - مبنای ارسطو - مقولات عشر عروض خارجی دارند یا ندارند؟

شاگرد: دارند.

استاد: کمّ منفصل، از مقولات عشر ہست یا نیست؟

شاگرد: ہست.

استاد: خب استادی کہ قبول ندارند طبق قول مشہور باشد، باز میگویند کمّ منفصل عروضش در ذہن است، ولی اتصافش در خارج است. چہ کسی دارد کہ بگوید کم منفصل، نہ عروض ذہنی دارد و نہ اتصاف خارجی؟! و مثل زوجیت و ریاست است کہ اعتباری محض است؟! کسی را داریم؟!

شاگرد2: کانت ہست.

استاد: او کہ نمیگوید ہیچ چیزی نداریم، بلکہ میگوید ما ضمیمہ میکنیم.

من الآن به تعددش مثال زدم؛ استقامت در خط مستقیم در مقابل خط منحنی. استقامت که کیفی برای کمّ متصل است؛ الخط المستقیم الکم المتصل القار الذی تکیّف بکیف الاستقامة. الخط المنحنی الکم المتصل القار الذی تکیف بکیف الانحناء.

شاگرد: ترتیب اثر باید بالقیاس الی الغیر باشد، ولو ناظر نباشد، لذا خیسی در آب بالقیاس الی الغیر است و الا برای خودش که خیسی ندارد. یعنی باید خارج از خودش فرض کنیم تا این اثر بر او مترتب شود.

استاد: این فرمایشتان را نگه دارید تا جلو بروید. دو-سه گامی که میخواهیم جلو برویم همینها است. فقط باید پایه آن در ذهنتان روشن شود که میخواهیم ظهور را به چه صورت سر و سامان بدهیم.

همین اندازه اگر واضح شده باشد، برای ما کافی است. یعنی این معنا در ضمن آن، ظهور میکند. تعدد در اینجا ظهور کرده؛ استقامت در اینجا ظهور کرده. چرا؟ چون مصداقی از آن است. اعطاء الحکم بالمثال در منطق چه بود؟ یعنی مقصود ما یک معنای کلی است، اما یک مثالی که مصداقی از آن است را میآوریم، این مثال، آن معنا را برای ما و ناظر جلوه میدهد. ولی خلاصه این معنا در این مصداق ظهور کرده؛ ظهوری که ظهور بهمعنای اتصاف خارجی باشد، با ظهوری که بهمعنای اعتباری محض باشد، تفاوت دارد. اعتباریات، شش تا بود - در نهایه بود - یعنی اعتباریاتی که اموری عامه بود مثل علت و معلول، مقولی نبود و مثل استقامت و ... بود؛ حتی کم منفصل هم نبود. اما معلول وقتی موجود بود، واقعاً مصداقی از معلول بود؛ چه ذهن ما بود یا نبود؛ ناظری باشد یا نباشد. در بدایه و نهایه یکی از ابواب الوحدة و الکثرة بود. وحدت و کثرت را که از اموری اعتباری میدانستید، میگفتید اینها اموری اعتباری نفس الامری هستند. در این اشکال دارید یا نه؟ اینها از مبانی کلاسیک است. نمیگفتید وحدت و کثرت از اموری محض هستند، بلکه از اموری اعتباری عامه هستند؛ علم کلی هستند و ما به ازاء خارجی دارند. حال اضافه را جزء مقوله میدانستند و بحثهایش سنگین است، اما اینها که روشنتر است.

بنابراین معنای معلول، معنای علت، معنای وحدت و کثرت، اگر مصداقش در اینجا باشد، معنا در اینجا ظهور کرده است و ذهن ناظر، آن معنا را در موطن ظهور درک میکند، نه اینکه آن را فرض کند، چون اتصاف خارجی دارد؛ معلولیت، اتصاف خارجی دارد و اگر ذهن ما هم نبود، معلول، معلول بود.

بازبینی #2
ایجاد شده 23 نوامبر 2024 15:26:17 توسط ... .
به روزرسانی شده 23 نوامبر 2024 15:36:49 توسط ... .